

# چین آستن

## منسفیلد پارک

ترجمه وحید منوچهری واحد

۱۳۹۱

ISBN: 978-600-176-021-1

تولمن تانر (Tony Tanner)

۱۴۲۶

۱۵۰۰۰

## توضیحی در مورد متن حاضر

مِنسفیلد پارک در زمان حیات جین آستن (Jane Austen) دو بار منتشر شد. چاپ اول در سال ۱۸۱۴ غلط‌های زیادی داشت ولی در چاپ دوم در سال ۱۸۱۶ بسیاری از اشتباهات تصحیح شد. در این چاپ خود جین آستن کتاب را ویرایش کرد و در نامه ای به ناشرش آقای جان مورای (John Murray) در دسامبر ۱۸۱۵ نوشت: به زودی مِنسفیلد پارک را برای چاپ دوم آماده می‌کنم و مطمئنم که چاپ جدید بدون غلط خواهد بود. در چاپ دوم به طور نسنجیده از این اصلاحات استفاده شد و کتاب همچنان گنگ به نظر می‌رسید. تا اینکه دکتر چپمن (Dr R.W.Chapman) نسخه ای جدید از این کتاب را در سال ۱۹۲۳ عرضه کرد. دکتر چپمن یک دانشمند بزرگ ادبیات بود که با دقت و توجه زیاد و تدبیری ستودنی اثر به جا مانده از جین آستن را بررسی و پس از تصحیح، آنرا ارائه کرد. من با قرار دادن چاپ اول و دوم کتاب در کنار نسخه جدید دکتر چپمن، توانستم متن حاضر را استخراج کنم. غلط‌هایی که در چاپ اول و دوم کتاب وجود داشت یک سری غلط‌های چاپی بود به همراه مقداری اشتباهات سهوی خود نویسنده، که با استفاده از نظرات دکتر چپمن موفق به اصلاح بسیاری از آنها شدم و حالا می‌توانم خودم را قانع کنم که تا حدود زیادی توانسته‌ام منظور جین آستن را در اکثر موارد بیان کنم.

تونی تانر (Tony Tanner)

۱۹۶۶



سر توماس با برقراری یک درآمد کمتر از هزار پوندی در سال و اهدا مقام کشیشی بخش به آقای نوریس، زن و شوهر جوان را در شروع زندگی‌شان غرق در شادی کرد. ولی دوشیزه فرانسیس با ازدواج با یک ملوان نیروی دریایی که خانواده و تحصیلات مناسبی نداشت، خانواده‌اش را ناراحت کرد و به سختی در برابر مخالفت‌ها ایستاد. سر توماس برترام که اعتقاد زیادی به اصول اخلاقی و اصالت خانوادگی داشت، امیدوار بود که بتواند برای آخرین خواهر هم شوهر مناسبی پیدا و او را خوشبخت کند ولی چیزی که اتفاق افتاد، تمام محاسباتش را در هم ریخت. با این حال به فکر افتاد که به آنها کمک کند ولی قبل از اینکه بتواند کاری بکند، چیزی بین خواهرها بوجود آمد که باعث بر هم خوردن رابطه‌شان شد. به هر حال این اتفاقی بود که افتاده و سرزنش کردن هم بی‌فایده بود. خانم پرایس هرگز<sup>۱</sup> در مورد این ازدواج به خانواده‌اش توضیح نداد و برای اینکه از موج سرزنش‌ها فرار کند، تصمیم گرفت هیچ نامه‌ای برای آنها نفرستد. لیدی برترام که زنی تبیل با احساسات ملایم بود، زیاد فکرش را در مورد خواهرش خسته نکرد و سعی کرد او را به حال خودش بگذارد ولی خانم نوریس که طبعی گرم و احساساتی داشت، نتوانست برای مدتی طولانی جلوی خودش را بگیرد و با نامه‌ای طولانی و کوبنده نتایج کار اشتباهش را به او گوشزد کرد. خانم پرایس هم جوابی سخت و بی‌ادبانه برای خواهرش نوشت که این جواب سبب ناراحتی شدید خانم نوریس و لیدی برترام گردید و غرور سر توماس را هم جریحه دار کرد و موجب قطع ارتباط آنها برای مدتی طولانی گردید.

به علت دور بودن خانه آنها از یکدیگر، کاملاً از هم جدا شده بودند به طوری که در طی یازده سال پشت سر هم هیچ خبری از هم نداشتند. اگر هم چیزی به گوششان می‌رسید بیشتر در مورد کلیات زندگی بود و این برای سر توماس بسیار تعجب آور بود. با توجه به فعال‌تر بودن خانم

در حدود سی سال قبل یعنی سال (۱۷۸۲) دوشیزه ماریا وارد<sup>۱</sup> از هانتینگدان<sup>۲</sup> با دارایی هفت هزار پوندیش خوش شانس بود که توانست سر توماس برترام<sup>۳</sup> از منسفیلد پارک را دلباخته خود کند و با ازدواج با او، همسر یک بارونت شود. او با داشتن ثروت و نفوذ زیاد و یک خانه بزرگ و زیبا به اوج آرامش و احترام رسید. همه مردم آن بخش این ازدواج را مناسب دانسته و حتی عمویش که یک وکیل بود، اعتراف کرد که برادرزاده‌اش حالا ثروتمندتر از اوست. ماریا دو خواهر داشت که از موقعیتش استفاده می‌کردند. دوشیزه وارد<sup>۴</sup> و دوشیزه فرانسیس<sup>۵</sup> به همان زیبایی ماریا بودند و تردیدی وجود نداشت که آنها هم می‌بایست صاحب شوهرانی هم‌شان و مرتبه خودشان بشوند ولی از آنجاییکه همیشه مردان موفق و پولدار از زن‌های خوشگل کمتر هستند، پس از گذشت شش سال از ازدواج خواهر بزرگتر، دوشیزه وارد متوجه شد که باید به یک کشیش ملحق شود. آقای نوریس<sup>۶</sup> یکی از دوستان شوهر خواهرش بود که برای اولین بار در زندگی‌اش با شانس‌های مخصوص و باور نکردنی مواجه شده بود.

1. Miss Maria Ward

2. Huntingdon

3. Sir Thomas Bertram

4. Miss Ward

5. Miss Frances

6. Mr Norris



نوریس، خبرها معمولاً از طریق او پخش می‌شد. او به محض دریافت خبری آنرا به سرعت و با عصبانیت با صدایی بلند به گوش سر توماس می‌رساند. خبرها بیشتر از این نوع بود. «خانم پرایس باز هم بچه‌دار شده.» در اواخر سال یازدهم، خانم پرایس دیگر نتوانست دوری از خانواده‌اش را تحمل کند بنابراین غرورش را زیر پا گذاشت و مقاومتی را که نگهش داشته بود، در هم شکست. بیشتر از این نمی‌خواست با خویشاوندانی که می‌توانستند کمکش کنند، قهر باشد. آنهم با داشتن بچه‌هایی که هر سال زیادتر می‌شدند و شوهری که بیشتر درآمدش صرف نوشیدنش می‌شد. بنابراین نامه‌ای به لیدی برترام نوشت و پس از جویا شدن حال او، در مورد بچه‌های زیاد، وضع بد زندگی و بیکاری شوهرش چیزهایی نوشت و پس از اظهار ناامیدی و پشیمانی از رفتار گذشته، خبر از آمدن نهمین بچه داد و از آنها تقاضا کرد که سرپرستی او را بپذیرند تا بتواند به وضع هشت بچه دیگر رسیدگی کند. بزرگترین آنها پسری ده ساله بود که با داشتن قدی بلند و جنب و جوش زیاد نشان می‌داد که آماده انجام هر کاری است ولی در این شرایط شغلی برای او وجود نداشت. ای کاش می‌شد سر توماس از او برای اداره املاک هند غربیش استفاده کند یا اینکه او را به وول ویچ<sup>۱</sup> بفرستد. ولی رفتن یک بچه در این سن و سال به شرق درست بود؟ نامه بی‌تاثیر نبود و برایش آرامش، صلح و مهربانی آورد. سر توماس برایش توصیه دوستانه‌ای فرستاد، لیدی برترام هم پول و پارچه داد و خانم نوریس هم چند نامه نوشت.

اینها نتایج سریع نامه‌اش بودند و در عرض دوازده ماه وضع خانم پرایس بهتر هم شد. خانم نوریس که به دفعات دیگران را مورد توجه قرار می‌داد حالا به فکر خواهر فقیر و بیچاره‌اش افتاده بود و به این فکر کرد که باید یک کمک اساسی به او کرد. اینکه آنها سرپرستی یک کودک تازه به

1. Wool Wich

دنیا آمده را بر عهده بگیرند، مشکلی از او کم نمی‌کرد ولی اگر مسئولیت دختر بزرگتر را قبول کنند باری از روی دوشش برداشته می‌شود. دختری که حالا نه ساله است و در سنی قرار دارد که به توجه بیشتری نیاز دارد. یعنی آنها نمی‌توانستند بیشتر از مادر فقیرش به او توجه کنند؟ او می‌گفت مخارج انجام اینکار در مقابل عمل خیر خواهانه‌اش هیچ چیز نیست. به محض مطرح شدن این فکر، لیدی برترام بلافاصله موافقتش را اعلام کرد. «فکر می‌کنم این بهترین کار است. بهتر است هر چه زودتر بفرستیم بچه را بیاورند.»

سر توماس کسی نبود که به سرعت و قاطعانه با چنین کاری موافقت کند. او تردید داشت و گذشته از هزینه‌هایش در مورد جدا کردن یک کودک از مادر و خانواده‌اش بحث کرد و معتقد بود که اینکار به جای مهربانی، بی‌رحمی محض است. سپس به فکر چهار بچه خودش افتاد و پسرش و عشق احتمالی دختر خاله‌گی و پسر خاله‌گی - او سعی کرد با دقت و سیاست مخالفت‌هایش را مطرح کند که خانم نوریس با یک جواب منطقی او را تا حدود زیادی متقاعد کرد.

«سر توماس عزیز، من واقعاً متوجه دلواپسی‌های شما هستم و در مورد نگرانی از حقایق آینده، به شما حق می‌دهم. پیش‌بینی‌های شما از وقایع آینده نشان از نکته بینی و هوش سرشار شما دارد. قبول سرپرستی یک بچه آنهم در این سن و سال کار بزرگ و با اهمیتی است که نیاز به بررسی دقیق دارد. شاید اگر من به جای خواهرم بودم به هیچ وجه راضی به این جدایی نمی‌شدم ولی بهتر است به شرایط بیشتر توجه کنیم. من هیچ بچه‌ای از خودم ندارم که احساساتم را به او نشان دهم بنابراین تمام احساسات من متعلق به خواهرزاده‌هایم است - و مطمئنم که آقای نوریس هم با من موافق است - نیایستی چنین کار خیری را به خاطر هزینه ناچیزش از دست بدهیم. او یک دختر نه ساله است که دادن آموزش به او و آشنا کردنش با دنیای اطراف نمی‌تواند کار پر هزینه‌ای باشد. مطمئناً در این خانه غذا به اندازه کافی برای همه هست. از طرفی درست است که او